۱. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۷/۱۲)

شروع سال تحصیلی جدید (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۱۲ مهر ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- انعکاس مبنای حرف واحد و نزول واحد در کتاب پژوهشی در رسم المصحف
- عدم صحت مبنای ریشه داشتن اختلاف قرائات در ضعف خط
- سه قدم در رفع استنکار تعدد قرائات
  - الف) شاهدیت رسم « صراط » بر وجود دو قرائت و تحفظ مسلمین بر قرائات
  - ب) تعدد قرائات؛ منتسب به ملک وحی و نشانه کمال و علو قرآن
  - ج) پذیرش تعدد قرائات قبل از قرن یازدهم توسط علماء شیعه و عدم اعتراض به تعدد آن‌ها
- اجماع علماء امامیه مبنی بر تواتر قرائات از منشأ وحی
- نقد انتساب در تواتر به زرکشی
- پذیرش تواتر برخی از قرائات توسط فخر رازی
- اشاره فخر رازی به تواتر قرائات در مواضع متعددی از تفسیرش
- تواتر قرائات مخالف مصحف عثمان تا قرن دوم
- لزوم بررسی فقه الحدیث روایت احتجاج

پیشگفتار (خلاصه)

انعکاس مبنای حرف واحد و نزول واحد در کتاب پژوهشی در رسم المصحف

در فرمایشات مرحوم صاحب مفتاح الکرامه، صفحه پنجم بودیم. فرمودند:

> و قال الإمام الرازی: اتفق الأکثر علی أنّ القراءات منقولة بالتواتر، و فیه إشکال، لأنّها إن کانت منقولة بالتواتر و أنّ اللّه خیّر المکلّفین بینها کان ترجیح بعضها علی بعض واقعاً علی خلاف الحکم الثابت بالتواتر، فوجب أن یکون الذاهبون إلی ترجیح البعض علی البعض مستوجبین للفسق إن لم یلزمهم الکفر، کما تری أنّ کلّ واحد من هؤلاء القرّاء یختصّ بنوع معیّن من القراءة و یحمل الناس علیه و یمنعهم عن غیره، و إن قلنا بعدم التواتر خرج القرآن عن کونه مفیداً للجزم و القطع و ذلک باطل قطعاً، انتهی[1]

«و قال الإمام الرازی: اتفق الأکثر علی أنّ القراءات منقولة بالتواتر»؛ اکثر اتفاق دارند.**«و فیه إشکال»؛** چند بار عرض کردم ایشان که وارد شدند نسبت به اکثر علمائنا، فرمودند «متواترة الیه صلی الله علیه و آله». شروع کلام ایشان این بود؛

> فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم أنّها متواترة إلیه صلی الله علیه و آله و سلم و نقل الإمام الرازی اتفاق أکثر أصحابه علی ذلک کما یأتی نقل کلامه[2]

پس ایشان بیان کردند که اتفاق اصحاب ما بر این است که «کل متواترة الیه صلی الله علیه و آله». رازی هم همین را گفت. بعد می‌فرمایند: گفته که در این اشکال است. نوعاً هم تلقی این می‌شود که فخر رازی در این اشکال کرده است. خب چرا در نبالهٔ عبارت ایشان و جوابی که داده، آورده نمی‌شود؟! منا سبت ندارد. خود فخر رازی همان جا جواب می‌دهد. همان بخش اولش می‌فرمایند: «اکثر علمائنا انها متواترة»، این عبارت کمی نیست که صاحب مفتاح الکرامه با این تبحر و تخصصی که دارند، این را فرمودند.

الآن کتاب را نیاورده ام. در این چند روز کتابی را می‌خواندم. اگر عمری بود جلسهٔ بعدی می‌آورم و می‌خوانم. زیاد دیده بودم؛ سومین موردی که در یک مقامی گفته شد که برای من خیلی مهم بود. در فضای گرمای تابستان، آقایان را اذیت کردیم؛ گاهی عرضم این بود که احساسم این است که این

بحث ضروری نیست، بلکه فوق ضروری است. یک مورد سومش را در این کتاب برخورد کردم. حال اگر وقت شد بخشی از آن را عرض می‌کنم.

در اینجا می‌گویند: «فالظاهر من اکثر علمائنا انها متواترة الیه»، اما آن جا می‌گویند اجماع شیعه است بر اینکه تنها یکی از آنها قرآن است. یک اجماع به این صورت در بیاید که نظر شیعه این است! چطور می‌شود که به این محکمی به این صورت جا بگیرد؛ یعنی در این بحث به این سنگینی بگویند که اجماع شیعه بر این است. یکی از آنها را آورده‌ام، در آخر کار می‌خوانم. ابتدا بحثها را عرض می‌کنم.

اگر درست یادم بیاد کتاب به نام پژوهشی در رسم المصحف است. برای مرکز طبع و نشر قرآن کریم در تهران است. خیلی هم زحمت کشیده‌اند. کتاب خیلی خوبی هم هست. اساتید و خبره فن آن را نوشته اند. دو نفر از اساتید بزرگوار کتاب را نوشته اند و خیلی هم پر استفاده است. اگر بخوانید می‌بینید که رسم المصحف خودش یک رشته تخصصی است.

آن جایی هم که مقصود من بود –فایل ها و خود کتاب هم موجود است- فرمودند ما راجع به نوشتن قرآن کریم سه قول داریم؛ در رسم مصحف سه قول داریم. یک قول این است که رسم المصحف از جانب خداوند توقیفی است. جبرئیل امین به این صورت دستور داده که اینطور بنویسید. این قول اول است. قول دوم این است که نه، خط معمولی بوده که کاتب می نوشته و وحی نازل می‌شده و حضرت هم املاء می‌فرمودند و او هم طبق خط آن زمان می نوشته. فذا چون توقیفی نیست مخالفت با آن جایز است. اقوال را در طول تاریخ می‌آورند. سومین قول که مختار کتاب پژوهشی در رسم مصحف است؛ می‌گویند قول سوم این است که توقیفی نیست. اما لازم است که حتماً بر همان رسم مصحف عثمانی روز اول مواظبت شود. یعنی ولو از حیث تغییر دادن به رسم املائی رایج مشکلی نباشد اما نباید این کار را کرد. بلکه باید محفوظ بماند. بعد از اینکه اقوال و ادله ی خود را می‌آورند می‌گویند مختار ما هم همین است.

آنطور که من یادم می‌آید مصحف هایی که به رسم املائی بود، در همه خانه‌ها بود. اصلاً اینطور خط عثمان طه که الآن رایج است، اصلاً نبود. وقتی خط عثمان طه آمده بود، سخت بود که آن را بخوانیم. چون برای ما مانوس نبود. همان خط عبد الرحیم و طاهر خوشنویس و حافظ عثمان در قدیم بود. خب کسی می‌رسید به «مالک یوم الدین»، از اول «مالک» می‌خواند. اما بعد که مصحف می‌آید، «مالک»، الف ندارد. لذا شما باید «ملک» ببینید و «مالک» بخوانید.

قول سوم این است که چرا «مالک» می‌نویسید؟! ولو حرام نیست و لو توقیفی نیست، خدا و جبرئیل نفرموده اند که شما «مالک» را بدون الف بنویسید. اما ما مسلمانها باید بر این مواظبت بکنیم. به‌خاطر مصالح لزومیه ای راجحه. بعد توضیح می‌دهند. کتاب را نیاورده ام تا بخشی از عباراتش را بخوانم. یکی از مواردی که این لزوم ای رجحان را می‌آورد، این است: می‌گویند وقتی شما به رسم املائی رایج بنویسید، تنها می‌توانید یک قرائت را سامان بدهید. همانی که الآن گفتم. وقتی «مالک» نوشتید، دیگر نمی‌توانید «ملک» هم بخوانید. اما وقتی «ملک» را مانند نسخه اصلی مصحف عثمانی می‌نویسید، می‌توانید بگویید «ملک» و «مالک» را بخوانید؛ یعنی محتمل الوجهین می‌شود. رسم مصحف تاب قرائات متعدده را دارد. این یک نکته که مطرح کردند.

در بخش بعدی می‌گویند یکی از امور مهم دیگر که مدافع این هستیم تا به این صورت بنویسیم و رسم املاء را اجراء نکنیم، اثبات مصونیت قرآن از تحریف است. می‌گوییم ببینید همانطوری که از روز اول ناسخ عثمان نوشته، ما آن را حفظ کردیم. الآن هم اجازه نمی‌دهیم آن را به رسم املائی برگردانید. ولو ما «مالک» می‌خوانیم، اما اجازه نمی‌دهیم چون او روز اول بدون الف نوشته، اجازه نمی دهیم چون «مالک» می‌خوانیم آن را هم «مالک» کنیم. از این طریق کاملاً معلوم می‌شود که قرآن کریم چقدر از تحریف مصون بوده و مواظبت تام مسلمانان بر آن بوده.

بعد شبهه ای را مطرح می‌کنند. لازمه این تعدد قرائات تحریف قرآن هست یا نه؟ خلاصه قرآن کدام یک از آنها است؟ «ملک» یا «مالک» است؟ ما که نمی‌دانیم. اینجا منظور من است؛ می‌گویند طبق مبنای اهلسنت هر دوی اینها نازل شده است. قرائتی است که ملک وحی آورده است. اما نزد شیعه به این صورت است که ملک وحی تنها یکی از آنها را آورده است. خب چطور یک دفعه می‌گویی که نزد شیعه به این صورت است که یکی از آنها صحیح است؟!

---

[1] مفاتاح‌الکرامه‌فی شرح قواعد العلامه (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۱۶

[2]همان ص۲۱۵

عدم صحت مبنای ریشه داشتن اختلاف قرائات در ضعف خط

این عبارت آسید جواد نیست؟! «**اتفق اکثر علمائنا انها**»؛ یعنی همه قرائات سبعه، « **متواترة الیه صلی‌الله‌علیه‌وآله**». نزد شیعه به این صورت می‌شود. خب حال چطور این‌طور می‌شود؟ جالب این است که اشکالی مطرح کردند؛ می‌گویند حال که به این صورت است پس مواردی‌که خود مصاحف عثمانی با هم اختلاف دارد–خودشان هم ذکر می‌کنند که چهل و چهار مورد است- چه کار کنیم؟! یعنی در آنها اصلاً رسم با هم تفاوت دارد.

اولش توضیح می‌دهند که خط ناقص بوده، خط خام بوده، کاتب ضعیف بوده. من جلوتر عرض کردم که اصلاً معلوم نیست. کسانی که قول اول را قائل بودند می‌گفتند که خدا فرموده که اصلاً به این صورت بنویسید. جلوترها عرض کردم خط فینیقی که سابقه اش از خط نبطی که اهل الحیره طبق آن می‌نوشتند، بیشتر است. خطی که سابقه قبلی داشت، حرکات نداشت. یعنی خود حرکات، حروف بود. مثل انگلیسی امروز. در انگلیسی حروف مصوت جزء کلمه است. اگر در انگلیسی بنویسید «الف»، الُف نمی خوانید، بلکه الِف می‌خوانید. چرا؟ چون حرکات جزء حروف کلمه است. اما در فارسی و عربی ما حرکات داریم. یعنی پایه یک حرف با حرکاتی که روی آن می‌آید دو بخش نوشتار است. خلاف فطرت نوشتن هم هست. یعنی اینکه خود حرف مصوت را جزء کلمه بیاوریم به گمانم مطابق فطرت ترسیم صوت به نقش است. حال چطور شده این خط نبطی آمده؟

کسانی که می‌گویند توقیفی است، می‌گویند خدا فرموده باید اینطور نوشته شود تا یحتمل سبعة احرف. این آقایان در کتاب فرموده‌اند که من، خط ضعیف بوده، خام بوده و چراهای نداشته‌اند که به این خط نوشتند. اما اگر همان زمان تحقیق تاریخی کنیم؛ آقای غانم قدوری کتاب قطوری دارد، به نظرم اسم آن رسم المصحف است. ترجمه فارسی هم شده است. به نظرم حوزوی ها هم ترجمه کرده‌اند. ایشان تحقیقات خوبی برای خط و انواع آن دارند. یک وقتی رجوع کردم. الآن یادم نیست که ایشان این را می‌گویند یا نه. اما به گمان من قابل اثبات است که در همان زمانی‌که کتّاب قرآن کریم را می‌نوشتند، گزینه خطی که حرکات را به‌عنوان حروف در نوشتار بیاورد را داشتند. این‌طور نبود که نداشته باشند و تنها یک جور خط باشد و بگویند که ضعیف بوده. در این کتاب رسم المصحف آقایان فرموده‌اند.

فرموده‌اند ببینید قرائات که تحریف قرآن نیست. قرآن همین رسمی است که بوده؛ همین رسم المصحفی است که بوده. خب حال اگر شما این رسم المصحفی که در زمان عثمان بوده و تحریف نشده را با هم بخوانید، می‌بینید که چقدر با هم اختلاف می‌کنیم؟! این را دلیل آوردند برای اینکه قرآن مصون از تحریف است. چون قرآن رسم است. قراء این رسم را می‌خواندند و اختلاف می‌کردند. این فرمایش این آقایان است. می‌گویند نزد شیعه هم یکی از این قرائات درست است. درحالی‌که به این صورت نبوده است. اینطور نبوده که در انتخاب رسم مصحف گزینه ای نداشته باشند. گزینه ای داشته‌اند. شاهد آن چیست؟ خط سابق بر خط نبطی که خط فینیقی ها و

کنعانی ها بود. اگر شما خط فینقی ها را ببینید مثل لاتین امروز حروف حرکتی داشته‌اند. یعنی حرکات جزء کلمات می‌شده. علاوه که سابقه خیلی قدیمی‌تری بر خط نبطی داشته است.

آیا می‌توان گفت خطی که موافق طبع نوشتار است -یعنی طوری است که آدم به اشتباه نمی افتد- از بین برود و محو شود؟! و خطی که سر تا پای آن غموض و درهم بودن است، جای آن را بگیرد؟! نمی‌شود. خیلی بعید است. حال تحقیق آن برعهده خودتان باشد تا ببینیم کاتب مصحف عثمانی، طبق فرمایش این آقایان تنها یک گزینه داشته؟ یک خط ضعیفی بوده که آنها ناچار بودند. ای نه، اتفاقا چند گزینه داشته و برای اینکه رسم المصحف تاب قرائات مختلف را در امت اسلامیه در آینده داشته باشد، اینطور نوشته اند. «ملک» را بدون الف نوشته است، تا کسانی که از حضرت «مالک» شنیده‌اند و هم کسانی که «ملک» شنیده‌اند، تاب هر دو را داشته باشد.

شاگرد: برخی اختلافها بهگونه‌ای بوده که خط تاب آنها را نداشته است. یعنی آیا خط این توانایی را در همه جا دارد؟

استاد: بله، اختلافات هفت نوع بود. حرف ابن جزری است. همینطور است، مواردیکه مثلا بالزیادة و النقص است، اصلاً ممکن نیست. و لذا متخصصین فن گفته‌اند که برای اینکه اختلاف بر طرف شود، عثمان یک رسم المصحفی نوشت که تا ممکن است قرائات بماند. اما آن هایی که سبب اختلاف می‌شد، دیگر نیست. تصریح آنها است که می‌گویند مصحف عثمان مشتمل بر جمیع احرف سبعه نیست. بلکه مشتمل بر بعض احرف سبعه است. طبری که حتی می‌گفت تنها یکی از آنها هست. شش مورد دیگرش نیست.

علی ای حال من جلوتر عرض کردم؛ کسی است که اعتقادی ندارد؛ این کتابهای کمونیستی در جوانی ما زیاد می‌آمد. تحلیل پیدایش هر پدیده اجتماعی را روی دید مادی خودشان ارائه می‌دادند. مثلاً چطور شد که در شبه جزیره عربستان دینی به نام اسلام ظهور کرد؟ چرت و پرت هایی می‌گفتند و تحلیلهای تاریخی می‌کردند. خب آن فضای خودش را دارد. اما اگر کسی پذیرفت که خدا داریم و پیامبرش را فرستاده و کتاب خودش را توسط این پیامبر ابلاغ کرده که آن تدوین تکوینی بوده، اگر اینها را به اعتقاد پذیرفت، برای او هیچ دور نیست که همین خدا چون اول و آخر، ازل و ابد برای خودش است، آن روزی که این خط نبطی را داشت به این صورت ابلاغ می‌کرد، داشت زمینه‌سازی کتاب خودش را فراهم می‌کرد. کتابی که تاب داشته باشد. یک اقیانوس را سامان بدهد. کسی که به این صورت کار می‌کند، نمی‌گویی که دست خدا بسته بود. آن روزی که این خط ایجاد می‌شد، آن خط هم از بین رفت و حال چراهای ندانستن که کتاب خدا را به این صورت بنویسند. این یک جور نگاه است. اما نگاه دیگر این است که اصلاً از قبل زمینه‌سازی الهی برای این خط بود. لذا آن هایی که گفتند توقیفی است، در آن عجائبی را ذکر می‌کنند. اینکه گفتم رسم المصحف بحث تخصصی است، به همین خاطر است. آنها یک چیزهایی می‌گویند که آدم تعجب می‌کند.

شاید مقاله این بحث هم در سایت بود؛ اینکه «یبصط»، یک جا با «س» است و یک جا با «ص» است؛ همچنین «مسیطرون» هم به همین صورت است. چرا یک جا با «س» نوشته شده‌اند و یک جا با «ص»؟ در اینها نکاتی را گفته بود که در برخی از جهات توقیفی بودن را تقویت کرده بود.

سه قدم در رفع استنکار تعدد قرائات

الف) شاهدیت رسم « صراط » بر وجود دو قرائت و تحفظ مسلمین بر قرائات

شاگرد: این فرمایش که فرمودید قرآن طوری کتابت شده که هم «ملک» و هم «مالک» خوانده شود، این کار نسبت به مفسده هایی که بعداً بر آن مترتب میشود ترجیح دارد؟ مثلاً اینکه اختلاف شود که کدام قرائت صحیح است و ... .

استاد: ببینید ابتدا گفتید که تو میگویی، این را من نمیگویم. ما قبلاً در مورد اینکه این رسم به این صورت نوشته شده، مباحثه کردیم. این جزری میگوید، قبلش دانی سیصد، چهارصد سال قبل از او میگوید و ... . وقتی نگاه میکنید میبینید اینکه میگویند کاتب به این صورت مینوشت... . مثلاً میگویند عرب لغت «صراط» را با «ص» ندارد. خب پس چرا کاتب با «ص» نوشت؟! میگویند چون مسلمانان از حضرت دو جور شنیده بودند که ملک وحی آورده-یکی صراط با ص و یکی سراط با س- لذا کاتب گفت اگر با «س» بنویسم مطابق لغت عرب است و همه هم طبق آن میخوانند اما قرائت با «ص»، نسی منسی میشود. گفت من «صراط» را با «ص» مینویسم تا حافظ قرائت «ص» باشد، و قرائت «س» را که خود عرب هم میخواند. الآن هم که عروه را باز میکنید مرحوم سید میگویند «یجوز قرائة الصراط، بصاد و السین». چرا؟ چون قراء سبعه خواندهاند. اینها نکات مهمی است. من عرض نکردم. من دارم اینها را نقل میکنم. پس من نمیگویم، اینها از قدیم بوده و میگفتند که در رسم المصحف تعمد داشتند که اینها را بیاورند.

ب) تعدد قرائات؛ منتسب به ملک وحی و نشانه کامل و علو قرآن

نکته دوم در مورد مفاسدی است که بر قرائات مترتب است. ببینید ما وقتی با مطالب انس ندارید، این حرف درست است. یعنی بعد از صنعت چاپ این حرفها آمد. همه به قرائت حفص انس گرفتند. قبلش به این صورت نبود. یعنی زمانهای سابق افراد القرائه را داشتیم اما همه قرائات هم بود. مجمع البیان را باز کنید. قبلاً هم عرض کردم، کسی که حقی بر من طلبه در این بحث وزین دارند، مرحوم طبرسی هستند. ما مجمع البیان را مباحثه میکردیم، مرحوم طبرسی با زور ما را به بحث قرائات می کشاندند. القرائه، الحجه. گاهی باید دو-سه روز بحث میکردیم تا مباحثه صاف شود. میدیدیم که در این فضا وارد شدیم. خب کسی که در این فضا وارد میشود، برای او تعدد قرائات مفسده دارد؟! اگر بگوییم مفسده دارد و تشتت آور است؛ همانطور که آن مستشرق گفته بود ما در تمام تاریخ کتب بشر متنی مضطرب تر از متن قرآن ندارید. این را به‌عنوان قدح میگوید. یادتان هست که در آن جلسه گفتم؟ گفتم وقتی من این حرف را دیدم به یاد فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام افتادم که به معاویه گفتند. معاویه نوشت «کنت تقاد کما یقاد الجمل الغشوش حتی تبایع»؛ تو علی مانند کسی هستی که او را برای بیعت میبرند تا اینکه بیعت کنی. حضرت به او چه جواب دادند؟ فرمودند «ارد ان تذم فمدحت»؛ تو میخواستی به من بد بگویی درحالیکه داری خوبی من را میگویی.

همین مستشرق –بعدها که بحث گسترده شود میبینید- ارادان یذم القرآن فمدح القرآن. وقتی او میگوید که این مضطرب است، میگوییم وای اضطراب دارد، اما وقتی جلو میرویم گستردگی و انعطاف یک کلام را میبینیم...؛ در علم نشانه شناسی عرض کردیم که نشانه‌های چند منظوره داریم که مطالب متعددی را سامان میدهد، میبینیم «ارادان یذم فدمح». یعنی اساساً نسبت این اضطراب نه تنها قدحی نیست، بلکه کمال قرآن است. از کجا میگوییم؟ مکرر عرض کردم، برای خداوند کاری داشت که جلوی این تعددها را بگیرد؟! برای پیامبر او کاری داشت؟! هر چه روایات را نگاه میکنیم میبینیم برعکس است. مدام میدان دادهاند. خب عثمان آمده اینها را یکی کرد و جانش را هم سر آن گذاشت. اما بعد برای اهل البیت کاری داشت که یک قرائت را بین شیعه جا بیندازند؟! شعار شیعه باشد. این مفصل عرض شد. به خلاف اینکه فقهاء بزرگ ما بگویند نه، شیعه اجماع دارد که همه اینها جایز است. «ملک» ای «مالک»؟ هرکدام را که دوست داری بخوان. حال به زمان ما بیایید؛ مبانء عوض شده و هوا مغبر شده، میگوییم قاعده اشتغال چه میگوید؟ قاعده اشتغال میگوید شما باید نماز را بخوانی، خب حال «ملک» ای «مالک» بخوانم؟ قاعده اشتغال میگوید باید هر دو را بخوانی. خب اگر هر دو را بخوانی یکی از آنها کلام آدمی میشود. تنها یکی از آنها برای خدا است. مرحوم آقای آملی فرمودند احتیاط این است که دو نماز بخوانیم. به اینجا میرسد.

آن اجماع صافی که سال‌ها بوده، وقتی مبنای مغبّر می‌شود به اینجا می‌رسد. و حال آنکه نزد پیشینیان و نزد اکثر علماء واضح بوده که هر دوی آن‌ها را ملک وحی آورده است. اصالً مشکلی نداشتند. وقتی تفسیری عیاشی را باز می‌کنید می‌گوید محضر امام بودم ای شاید به ایشان اقتدا هم کرده بود، سمعته غیر مرة یقرأ ملک، و روایت بعدی می‌گوید «سمعته یقرأ مالک».

ج) پذیرش تعدد قرائات قبل از قرن یازدهم توسط علماء شیعه و عدم اعتراض به تعدد آنها

قدم سوم مهمتر بود. کاری داشت علماء اسلام و مفسرین مواظبت کنند و دهن کسانی را که در قرآن اجتهاد میکنند را ببندند؟! کسانی که اجتهاد میکنند و قرائت در میآورند؟! کما اینکه میکردند و چه برخوردهایی میشد. و حال آنکه برعکس است. از قراء از مفسرین از روز اول مدام به این تعدد قرائات، باد زدند. مدام آن را نشر دادند. مدام آن را گفتند. عرض کردم ثلث تبیان شیخ الطائفه قرائات است. کاری ندارد. شما ببینید. مرحوم شیخ چقدر به تفصیل قرائات را بررسی میکنند! سید رضی، سید مرتضی و.. . قطب الدین راوندی که ایشان از بزرگان است، گفتند این قرائات علی مذهب اصحابنا، کلام الله هستند. اینها درست است، حتی سه قرائت از آنها هم درست است.

بنابراین اصلاً مسلمین با تعدد قرائات به‌عنوان یک اضطراب برخورد نمی کردند. بلکه بعدها عوض شده است. لذا گفتم این بحث ما فوق ضرورت است. ضروری نیست، فوق ضروری است. یعنی نگوییم که شیعه به این صورت میگویند. پس این عبارت مفتاح الکرامه چه بود؟! این کتاب فقهی اصیل چه میگوید؟! چه کسی در تخصص صاحب مفتاح الکرامه شک دارد؟! این بزرگ میگوید «فالظاهر من کلام اکثر علمائنا و اجماعاتهم انها متواترة الیه صلی‌الله‌علیه‌وآله».

اجماع علماء امامیه مبنی بر تواتر قرائات از منشأ وحی

دنبالهٔ این کتاب را خودتان نگاه کنید. چهل و چهار مورد را می‌گوید، آدم اصلاً می‌داند! بعد می‌گوید «الناردکالمعدوم». ای بابا! بین مصحف های عثمان چهل و چهار مورد را آورده‌اید، اما خودتان می‌گویید «الناردکالمعدوم»؟! پس قرآن تحریف نشده است. یکی از این چهل و چهار مورد درست است. ما نمی‌دانیم کدام یک از آن‌ها را ملک وحی آورده است. اما چهل و چهار مورد که چیزی نیست. یعنی مبنایی را اتخاذ کرده‌اند که لازمه اش همان تحریف است. اما وقتی بر این‌ها بر می‌گردید، می‌بینید که قرائات پشتوانهٔ آن‌ها است. ممکن نبود در فضای قرائات کسی به رسم اکتفاء کند. هر کسی اکتفاء می‌کرد فوری معلوم می‌شد و او را ریش خند می‌کردند. حماد راویهٔ مصحف را می‌گرفت و خودش می‌خواند و نشر می‌داد. چپ و راست می‌خواند. مفصل نقل کرده‌اند. مشهور می‌شد که فلانی مصحفی و صحفی است. یعنی قرآن را برمی‌دارد بدون این‌که از شیخ ای استاد خود با سند شنیده باشد خودش می‌خواند. حالا ما بگوییم کل قرائات به این صورت است؟! ابدا! اصلاً فضا را عوض می‌کند.

بخش دیگری که گفتم همان فایلی بود که من در فدکیه گذاشتم. مقاله‌ای بود که عنوانش این بود: تفسیر المیزان و قرائات غیر متداول. خب خود این خیلی جالب است. حدود سال نود و سه چاپ شده است. حدود هشت سال است این مقاله آمده بود. من به تازگی دیدم. خود این مقاله کاشف از این است. مورد دوم بود که دیدم. مورد اول را در «هفوة من عظیم» گفتم. در التمهید شهید ثانی را محکمه کردند و گفتند «هفوة من عظیم». بعد گفتند «لایشذ منه احد». خیلی تعبیر عجیبی بود. گفتند «علی ذلک صار فقهاء الامامیه قدیما و حدیثا، لم یشذ منهم واحد» که قرائات حرف واحد است. بعد گفتند تعجب است که شهید ثانی گفته‌اند «کلٌ مما نزل به الروح الامین».

بعد هم گفتند که این کتاب را در جوانی نوشته اند و بعد توبه کرده‌اند! من مفصل این را عرض کردم. این اولین مورد بود. شهید در همه کتاب هایشان دارند. کجا «هفوة من عظیم» است؟! کجا شهید تنها است؟! وقتی نگاه می‌کنید به این صورت نیست. حتی من عرض کردم حتی در قرن یازدهم که این فضا شروع شد، همه کسانی که شروع کردند اعتراف می‌کردند به این‌که بزرگان شیعه اعتراف نمی کردند که قرائت یکی است. آن‌ها می‌گفتند «کل مما نزل به الروح الامین». مفاتیح الاصول، شرح وافیه سید صدر، کتاب سید نعمت الله؛ همه این‌ها تصریح می‌کردند «معظم المجتهدین من اصحابنا ذهبوا الی ان الکل مما نزل بها الروح الامین علی قلب سید المرسلین». آن‌ها می‌گفتند. بعد یک نفر از همان زمان –مهمتر از آن از قبلی ها- کسی نبود که بگوید شیخ طوسی مخالف است. در تاریخش دیدی اولین کسی که آن عبارت را به این صورت معنا کرد صاحب حدائق بود. حتی سید نعمت الله هم وقتی می‌خواست بگوید ما از شیعه هم داریم، تنها دو نفر را گفت؛ رضی و ابن طاووس رضوان الله تعالی علیهما را نام برد. آن دو نفر هم در مقام علوم قرآنی نبود. یکی در درگیری کلامی بود و یکی هم در بحث نحوی بود که فرمودند «لانسلم». یعنی به‌صورت گذرا این را فرمودند. و الا تمام فقهای بزرگی که مطلب را مطرح کرده بودند گفته بودند که همه آن‌ها متواتر است. اصلاً شک نداشتند.

صاحب حدائق یک دفعه فرمودند عبارت شیخ طوسی صریح در در این اجماع است. اجماعی که خود شیخ پایه‌گذارش هستند. کلام ایشان مدام تکرار می‌شود. حرف صاحب حدائق هم تا الآن در کتاب‌ها آمد، متأسفانه! خب این‌ها به خیلی بررسی نیاز داشت. این‌ها کارهای حوزی را می‌طلبید. آن آقایانی که

رسم المصحف را نوشته اند نمی‌توانستند این جهت حروفی را انجام بدهند. آنها به همین کتاب‌هایی که از حوزه بوده اکتفاء کرده‌اند و گفته‌اند که شیعه چنین می‌گوید. این چند کتاب البیان، التمهید و... رایج در دست‌ها بوده لذا آنها هم می‌گویند شیعه چنین می‌گوید. و حال آنکه این کتاب‌های اصیل فقهی که در فضای بحث بوده است، طور دیگری است.

لذا وقتی این فضا جا گرفته این فایل آمده است. فایل چه بود؟ وقتی در حوزه کارهای پژوهشی کردند با تفسیر المیزان مواجه شده‌اند، در تفسیر المیزان در موارد متعددی قرائت غیر حفص را ترجیح داده‌اند. برای آنها یک مقاله نوشته شده است. در مقدمه آن چه فرمودند؟ می‌گویند این مقاله ما پرسش هایی است برآمده از احساس تعارض میان اقدام فوق –همانی که آقای طباطبایی در المیزان کردند- با پذیرش برخی مبانی اجماعی ای مشهور طائفه امامیه. این اجماعی کدام یک از آنها است؟ اینکه تنها یکی از این قرائات سبع را ملک وحی آورده، مشهور عند الامامیه است یا اجماع است؟ بعد تصریح می‌کنند و می‌گویند این اجماعی است. اجماع شیعه است که تنها یکی از آنها را ملک آورده است. خب این اجماع شیعه است؟! بعد همه بگوییم که تعجب است آقای طباطبایی با اجماع شیعه مخالفت کرده‌اند؟! آخر چطور شد؟! شما با اجماع شیعه چه کار کردید؟!

خیلی مقاله جالبی است. بیست مورد را آورده‌اند که ایشان مخالفت کرده است. ایشان می‌فرمایند «این اتفاق آن هم در یک تفسیر شیعی –از مثل علامه طباطبایی- برای خواننده آگاه به مبانی قرآنی مقبول طائفه امامیه، اتفاقی غیر منتظره است». المیزان و از این کاره؟! آن امر غیر منتظره چیست؟ «زیرا او با خود می‌گوید»؛ یعنی کسی که المیزان را ببیند، مبانی امامیه را هم بداند،«با خود می‌گوید با توجه به اجماع امامیه مبنی بر وحدت نص قرآن کریم در مقام تنزیل»؛ وحدت نص، همین روایات «انما الاختلاف یجی من قبل الرواة» است. این اجماع را از یک حدیثی که بحث هایش از قرن یازدهم آمده است، به دست آورده‌اند. مفصل در مورد آن صحبت کردیم. بعد می‌گویند حال چه کار کنیم؟! بحث می‌کنند و در آخر کار سؤالاتی را مطرح می‌کنند. خودتان مقاله را ببینید. می‌گویند که بیست مورد پیدا کردیم. بحث قرائات در المیزان بیش از این آمده است. در اینجا قرائت غیر متعارف را ترجیح داده‌اند. پنج-شش سؤال هم هست، آنها را نگاه کنید.

ظاهراً زمانیکه آقایان این مقاله را نوشتند اصلاً همه تابان را ندیده بودند. اگر دیده بودند اصلا ممکن نبود اینچنین بگویند. در مهر تابان در یک مجلس خصوصی صحبت علامه طباطبایی ضبط شده است. بعد پیاده شده است. تصریح می‌کنند که در این قرائاتی که ما می‌گوییم «ترجیحات»، این ها ترجیحات تفسیری برای بحث تفسیری است. و الا همه اینها را جبرئیل امین صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است. این نظر آقای طباطبایی بوده. شاگردشان هم آقای تهرانی باز هم این را تقویت می‌کنند چون دو کتاب است. در کتاب دیگرشان هم مفصل ادله می‌آورند که همه اینها نازل شده. مرحوم آقای شعرانی و شاگردشان استاد حسن زاده آن را تقویت کرده‌اند که همه اینها قرائاتی است که صادر و متواتر الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است. اینها مطالب خیلی مهمی بود. تابستان که گرما خوردیم ولی به اینها دسترسی پیدا کردیم.

پس به این صورت نیست که بگوییم آقای طباطبایی مخالف اجماع امامیه در المیزان بوده. اصلا مبناء این نیست.

سؤالاتی هم که مطرح کردم باید بهنبال جوابش برویم. سؤال این بود: از علماء شیعه قبل از قرن یازدهم یک نفر پیدا کنید–قبل از سال هزار- که بگوید نزد شیعه کسی هست که می‌گوید این قرائات متواتر نیست و ملک وحی آنها را نیاورده است. یکی رضی هست که می‌گوید «لانسلم تواترها» که آلآن فخر رازی جواب داده است. خود فخر رازی جواب داده است. جواب خیلی خوب که در این جزوه نیامده است. یعنی در این جزوه ما، فخر رازی به‌عنوان مستشکل معرفی شده و تمام. درحالیکه او جواب می‌دهد. جواب خیلی خوب.

حاصل جواب این است: می‌گوید بر فرض که بگوییم این‌ها تواتر ندارد، به این معنا نیست که همه قرائات غیر متواتر باشند. می‌گوید آن چه که ما می‌خواهیم این است که قرآن کریم متواتر باشد. حتی اگر یکی از این‌ها متواتر شد، برای تواتر کافی است. چه کنیم که بعض از قرائات غیر متواتر است؟! اما بعضی از آن‌ها –نه فقط یکی از آن‌ها- حتماً متواتر هست. لذا می‌گوید کافی است. ما تواتر قرآن را می‌خواهیم، خب ثابت می‌شود. مثل «ملک» و «مالک» که ابوحیان سیزده قرائت نقل می‌کند. می‌گوید دو تا از آن‌ها که در قراء سبعه است، متواتر است. خب حالا قرآن متواتر هست یا نیست؟ هست. فخر رازی که نمی‌گوید یکی از آن‌ها است، بعد بگوید حالا که دو تا شد، دیگر تواتر ندارد. اصلاً این را نمی‌گوید. جواب های خیلی خوبی می‌دهد.

نقد انتساب در تواتر به زرکشی

آن چه که من می‌خواهم در آن دو صفحه نگاه کنید، دو تا نکته است. زرکشی چه گفت: «و قال الزرکشی فی «البرهان»: التحقیق أنّها متواترة عن الأئمة السبعة[1]»، من به‌دنبالش رفتم و مطلب خوبی را پیدا کردم. این «التحقیق» اصلاً برای زرکشی نیست. معلوم می‌شود که در «البرهان» کلمات را جمع‌آوری می‌کردند. ذیل کلام زرشکی در صفحه فدکیه ملاحظه کنید؛ در البرهان که همان مطلب هست. در کتاب مهم و مفصل اصولی زرکشی است؛ چون می‌دانید یکی از مهمترین کتب اصولی اهلسنت برای بدر الدین زرکشی است. به نام البحر المحیط فی اصول الفقه. در این البحر المحیط که در علم اصول نوشته است، صفحات متعددی راجع به قرائات بحث کرده است. جلد دوم، صفحه ۲۱۰؛

> وقال بعض المتأخرين: التحقيق أنها متواترة عن الأئمة السبعة، وأما تواترها عن النبي - صلى الله عليه وسلم - ففيه نظر**[2]**

پس در آن کتاب تصریح می‌کند این «التحقیق» که گفته ام برای خودم نیست. برای بعض متاخرین است. جالب این است که برخی از بحث‌ها را دارد که اگر دقت کنید خود بدر الدین زرکشی از این اشکال جواب می‌دهد. یعنی زرکشی را هم به‌عنوان کسی که این اشکال را مطرح کرده، نمی‌توانیم مطرح کنیم. در کتاب اصولی مفصل خود از اینها بحث کرده است. یعنی به‌عنوان بحث اینها را می‌گوید. شاهدش این است که بعد از آن «تسکب العبرات» ابوشامه را هم می‌آورد و بحث می‌کند.

بنابراین این یک نکته که «قال الزرکشی التحقیق...»، این «التحقیق» برای خود زرکشی نبود در اصول فقه‌ش دیدیم که دارد از دیگری نقل می‌کند، آن هم به این عنوان که از آن بحث می‌کند و در صدد جواب برمی‌آید.

---

[1] مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسین) ج۷ ص۲۱۶

[2] البحر المحیط فی أصول الفقه ج۲ ص۲۱۰

پذیرش تواتر برخی از قرائات توسط فخر رازی

اما عبارت «قال الامام الرازی» که امروز خواندم. من عبارت را از اصل میخوانم؛ مفاتیح الغیب فخر رازی ج۱ ص ۷۰؛ شما از جزوه نگاه بکنید تفاوت را میفهمید؛

> اتفق الأكثرون على أن القراءات المشهورة منقولة بالنقل المتواتر وفيه إشكال:
>
> وذلك لأنا نقول: هذه القراءات المشهورة إما أن تكون منقولة بالنقل المتواتر أو لا تكون،فإن كان الأول فحينئذ قد ثبت بالنقل المتواتر أن الله تعالى قد خير المكلفين بين هذه القراءات وسوى بينها في الجواز، وإذا كان كذلك كان ترجيح بعضها على البعض واقعا على خلاف الحكم الثابت بالتواتر، فوجب أن يكون الذاهبون إلى ترجيح البعض على البعض مستوجبين للتفسيق إن لم يلزمهم التكفير، لكنا نرى أن كل واحد من هؤلاء القراء يختص بنوع معين من القراءة، ويحمل الناس عليها ويمنعهم من غيرها، فوجب أن يلزم في حقهم ما ذكرناه،وأما إن قلنا إن هذه القراءات ما ثبتت بالتواتر بل بطريق الآحاد فحينئذ يخرج القرآن عن كونه مفيدا للجزم والقطع واليقين، وذلك باطل بالإجماع،ولقائل أن يجيب عنه فيقول: بعضها متواتر، والخلاف بين الأمة فيه، وتجويز القراءة بكل واحد منها، وبعضها من باب الآحاد وكون بعض القراءات من باب الآحاد لا يقتضي خروج القرآن بكليته عن كونه قطعيا، والله أعلم[1]

«...وذلك لأنا نقول: هذه القراءات المشهورة إما أن تكون منقولة بالنقل المتواتر أو لا تكون»؛ اشکال را طرح میکند که متواتر هست یا نیست؟!

«فإن كان الأول فحينئذ قد ثبت بالنقل المتواتر أن الله تعالى قد خير المكلفين بين هذه القراءات»؛ اگر متواتر است، خدا مخیر کرده است.**«وسوى بينها في الجواز»**؛ خود خدا فرموده که همه اینها جایز است. همان ایرادی که به عثمان گرفتند. میگفتند خدا به ما اجازه داده که به این صورت بخوانیم، ملک به این صورت آورده، اما تو جلوی ما را میگیری؟! او میگفت من میخواستم اختلاف نکنید، اما حال «اقرئوا على اى حرف شئتم». در وقت محاصره این را گفت.

«وإذا كان كذلك»؛ اگر به این صورت است که خدای متعال آنها را مطرح کرده، پس کار قراء و مفسرین چه میشود؟ کارشان فسق میشود.**«كان ترجيح بعضها على البعض واقعا على خلاف الحكم الثابت بالتواتر»**؛ با اینکه متواتر است، اما شما میگویید که این بهتر از آن است.**«فوجب أن يكون الذاهبون إلى ترجيح البعض على البعض مستوجبين للتفسيق إن لم يلزمهم التكفير»**.

«لكنا نرى»؛ در نسخه کما تری دارد که با عبارت جور در نمی‌آید.**«أن كل واحد من هؤلاء القراء يختص بنوع معين من القراءة، ويحمل الناس عليها ويمنعهم من غيرها»**؛ می‌گوید که قرآن این است. غیر از قرائت من را نخوانید. دروغ شاخ داری است که صاحب مفاتح الکرامه بعدا می‌فرمایند، اتفاق بر خلاف این حرف است.**«و ظاهرهم الاتفاق على خلافهم»**؛ خلاف اینکه رازی می‌گوید هر قاری می‌گفت حق نداری غیر از قرائت من را بخوانی.

«فوجب أن يلزم في حقهم ما ذكرناه»؛ که فاسق می‌شود.«وأما إن قلنا إن هذه القراءات ما ثبتت بالتواتر بل بطريق الآحاد»؛ این فرض چه مشکلی دارد؟**«فحينئذ يخرج القرآن عن كونه مفيدا للجزم والقطع واليقين، وذلك باطل بالإجماع»**؛ اینجا دارد باطل قطعاً.

«ولقائل أن يجيب عنه فيقول»؛ شما می‌گویید اگر متواتر نباشد پس قرآن از تواتر می‌افتد، می‌گویید چه کسی گفته؟! هفت قرائت است که برخی از آنها متواتر نیست، اما در این هفت قرائت کافی است که چهار قرائت متواتر باشد. درا‌ینصورت قرآن متواتر می‌شود.**«بعضها متواتر»**؛ بعضی از آنها که متواتر هست. نه یکی از آنها. بعض از این قرائات که متواتر هست، کسی در این مشکلی ندارد. یعنی قارء درجایی‌که بعضهم متواتر بود، از یکدیگر منع نمی کردند. فخر رازی نمی‌خواهد بگوید در هر موردی یک قاری منع می‌کرد. بله در یک جایی از یک موردی منع می‌کرد اما درجایی‌که متواتر بود چه کسی جرأت می‌کرد؟! در یک منطق وسیعی که این قرائت ا سال‌های سال تا زمان شارع مانوس آنها بود، کسی بیاید و بگوید شما به این صورت نخوانید؟! یادتان هست که گفتیم ابن کثیر خواند و عبد الله بن زبیر به او گفت «ارجع الی قرائة قومک». چرا به‌صورت «او من وراء جدر» می‌خوانی؟! بلکه «او من وراء جدار» است که قرائت مکی و اهل حرمین است.

«والخلاف بين الأمة فيه، وتجويز القراءة بكل واحد منها»؛ بین امت اختلافی نیست که اینها قرآن هستند و جایز است که همه آنها را بخوانید. پس تواتر قرآن سر می‌رسد و تمام می‌شود. وقتی هر دوی «ملک» و «مالک» الی ملک وحی متواتر هستند... .

شاگرد: برخی از این هفت قرائت متواتر هستند.. .

استاد: مثلاً چهار قرائت.

شاگرد: اما جایز نیست که هفت قرائت را بخوانیم.

استاد: بله، او می‌خواهد اشکال تواتر را جواب بدهد، او که نگفت به هفت تا بخوانند. آن اشکال در اینجا حل شدنی نیست باید طور دیگری جواب بدهند. خود او توجه می‌دهد که مشکل ما این بود که قرآن کریم از تواتر می‌افتد، «ملک» و «مالک» هر دو متواتر است؛ پس هر دو متواتر است. او می‌خواهد بگوید که از تواتر نیافتاد. چرا؟ چون وقتی برخی از آنها متواتر نباشد، برخی دیگر که قطعاً متواتر است. پس قرآن متواتر است. ولو آن هایی که متواتر نیست را شما کنار بگذارید.

---

[1]مفاتيح الغيب أو التفسير الكبير (١/ ٧٠)

اشاره فخر رازی به تواتر قرائات در مواضع متعددی از تفسیرش

من این را عرض میکنم مراجعه کنید. ببینید قرائن منفصله خیلی مهم است. البته تجربه طلبگی ما این است که نوعاً قرینه متصله در نقل ها حذف میشود. کسی که چیزی را نقل میکند اگر میخواهید تحقیق کنید لازم است که در منبع ببینید. در بسیاری از موارد قرائن متصله حذف میشود. چه برسد به فضای قرائن منفصله. من در کلام فخر رازی قرائن منفصله زیادی آوردهام. در همان صفحه ببینید. یکی از آنها اینجا است: مفاتیح الغیب جلد یازدهم، صفحه ۳۵۵. فخر رازی شاید بالای بیست بار میگوید قرآن باید متواتر باشد و میگوید که متواتر هم هست. میگوید اساساً اگر ما تواتر را از قرآن بگیریم اصلاً دیگر قرآن نیست. پس مبنای تفسیر او بر این است که قرآن متواتر است قطعاً. او که در شروع کتاب نمیآید با یک اشکال، قرآن را از تواتر بیاندازد. پس این خیلی حرف ناجوری است که بگوییم فخر رازی در تواتر اشکال دارد. خب کتاب او را بخوانید؛ سرتاسر آن باراه و باراه تکرار میکند که قوام قرآن به تواتر است. پس او که گفت قطعاً باطل است، نخواست اشکالی بکند که خودش بپذیرد. بلکه داشت اشکال علمی میکرد. گفت یا این است یا این؛ لازمه آن تکفیر آنها است و لازمه این، امر قطعی البطلان است. قطعی البطلان این است که قرآن از تواتر بیافتد. خب مگر فخر رازی اختلاف را ندیده بود؟! نزد او چطور عدم تواتر، قطعی البطلان است؟! خودش جواب داد و گفت بعضی از آنها متواتر باشد کافی است. حالا به اینجا بیایید و ببینید که چه میگوید. این را گفتم تا شما کل صفحه را ببینید.

> فإن قالوا إن ابن مسعود قرأ فاقطعوا أيمانهما، فكان هذا الحكم مختصا باليمين ال في مطلق الأيدي، والقراءة الشاذة جارية مجرى خبر الواحد.قلنا: القراءة الشاذة ال تبطل القراءة المتواترة، فنحن نتمسك بالقراءة المتواترة في إثبات مذهبنا وأيضا القراءة الشاذة ليست بحجة عندنا، لأنا نقطع أنها ليست قرآنا، إذ ولو كانت قرآنا لكانت متواترة، فإنا ولو جوزنا أن ال ينقل شيء من القرآن إلينا على سبيل التواتر انفتح باب طعن الروافض والملاحدة في القرآن، ولعله كان في القرآن آيات دالة على إمامة علي بن أبي طالب رضي الله عنه نصا، وما نقلت إلينا، ولعله كان فيه آيات دالة على نسخ أكثر هذه الشرائع وما نقلت إلينا ولما كان ذلك باطلا بأنه ولو كان قرآنا لكان متواترا، فلما لم يكن متواترا قطعنا أنه ليس بقرآن، فثبت أن القراءة الشاذة ليست بحجة البتة[1]

«قلنا: القراءة الشاذة ال تبطل القراءة المتواترة»؛ بحث مفصلی است که خودتان میبینید.**«فنحن نتمسك بالقراءة المتواترة في إثبات مذهبنا وأيضا القراءة الشاذة ليست بحجة عندنا، لأنا نقطع أنها ليست قرآنا»**؛ ببینید عین عباراتی است

که مرحوم علامه داشتند. اینها درست نبود. من عرض کردم که اینها درست نیست چون اثبات و ثبوت با هم مخلوط شده بود.

«إذ ولو كانت قرآنا لكانت متواترة»؛ اگر قرآن است باید متواتر باشد. ملازمه قطعیه است.از کجا میگویید ملازمه قطعیه است که اگر قرآن است باید متواتر باشد؟! من عرض کردم متواتر هست اما نه اینکه حتما در زمان ما. از اینها بحث کردیم فایل هایش موجود است. میگوید چرا؟ خیلی زیبا میگوید: **«فإنا ولو جوزنا أن لا ينقل شيء من القرآن إلينا على سبيل التواتر»**؛ یک چیزی قرآن باشد اما متواترا به ما نرسد، لازمه اش این میشود که**«انفتح باب طعن الرواضف والملاحدة في القرآن»**؛ روافض شروع به طعن زدن میکنند. خب طعن روافض چیست، اگر ما بگوییم آنها قرآن است؟

«ولعله كان في القرآن آيات دالة على إمامة علي بن أبي طالب رضي الله عنه نصا، وما نقلت إلينا»؛ شیعه میگوید شاید در قرآن بوده اما به ما نقل نشده است.**«ولعله كان فيه آيات دالة على ...».**

منظور من این بود که گفتم هم محرک ذهنی باشد و لبخندی بزنید و هم اینکه به این صفحه مراجعه کنید و ببینید اساس تفسیر فخر رازی بر متواتر بودن است. او که نمیآید شروع کتاب به‌عنوان اشکال این را مطرح کند و همه چیز را خراب کند. پس فخر رازی نباید اصلاً جزء مخالفین به حساب بیاید. بله، در تواتر سبع چرا جا دارد.

شاگرد: ناظر به تواتر سبع نیست. او میگوید این قرائاتی که به ما رسیده، برخی از آنها متواتر نیست. «اتفق الأكثرون على أن القراءات المشهورة منقولة بالنقل المتواتر».

استاد: بله، اصلاً کلمه سبع ندا‌شت. بله، بنابراین ممکن است که جوابش به هفت تا بخورد. میگوید «بعضها» متواتر است. آن بعض هم سبع است. عشر نیست. اربعة عشر نیست.

---

[1]تفسير الرازي = مفاتيح الغيب أو التفسير الكبير (١١/ ٣٥٥)

تواتر قرائات مخالف مصحف عثمان تا قرن دوم

شاگرد۲: اگر قبول کند که برخی از آن‌ها متواتر نیست، این اشکال ها ممکن است دوباره برگردد. بگوید در آن هایی که متواتر نیست ممکن است آیاتی باشد که حذف شده باشد.

استاد: این جزیی می‌گوید؛ علماء حسابی اهلسنت می‌گویند که ما قاطع هستیم، آن هم بالتواتر؛ من در جلسه قبل تواتر مقابل را عرض کردم؛ عثمان چه کار کرد؟ کار عثمان متواتر است، پس آن چه که او از بین برد هم متواتر است که بود. شما نمی‌توانید بگویید که متواتر نبود. آقای فخر رازی شما باید در اینجا حرف بزنید. ولی آن چه که مهم است این است که این جزیی و بسیاری از آن‌ها می‌گویند به‌طور قطع در زمان قبل از عثمان و بعد از او تا قرن دوم، ما قرائاتی داشتیم که آن زمان متواتر بود و مسلمانان هم مشکلی نداشتند، بعد از این مجاهد این متواترات از بین رفت. خودشان تصریح می‌کنند. لذا این حرف فخر رازی به این خاطر است که بحث روافض و ... را مطرح کند.

لزوم بررسی فقه الحدیث روایت احتجاج

شاگرد۳: اینکه فخر طعنه میزند، در روایت هست: «فأللفه علی اختيارهم، وما يدل للمتأمل له علی اختلال تمييزهم، وافترائهم،وتركوا منه ما قدروا أنه لهم، وهو عليهم. وزادوا فيه ما ظهر تناكره وتنافره[1]».

استاد: بله، این از روایاتی است که در این زمینه بود –که در غیر از احتجاج هم هست- و باید بررسی شود و نیاز دارد به فقه الحدیث. «زادوا فیه» به این معنا نیست که در کلام خدا چیزی اضافه کردند. اگر اینطور باشد با حدیثی که حضرت به طلحه فرمودند «کله قرآن». خب پس «زاد» به چه معنا است؟

شاگرد: اصلاً خود «تناکره و تنافره» در مقابل «زادوا» است.

استاد: حتماً این را تذکر بدهید که یک صفحه جدایی برای این روایت باز شود. قبلاً هم وقتی در مورد روایت حبیب سجستانی بحث کردیم، بخشی از آنها را گفته ام. نمیدانم فایل هایش برای چه زمانی است.

شاگرد: «حرف مکان حرف» و «حرّفوا».. .

استاد: بله، به نظرم تصریحش بالاتر بود. عبارتی شبیه «فیه التحریف» داشت. آن جا اینها را عرض کردم که مفهوم زیادی و «اخطأ الکتاب»، بحثهای مفصلی دارد. روایاتی هم در اهلسنت هست و هم در کتب شیعه است که ناسخ اشتباه کرده است. این اشتباه باید چطور معنا شود؟! روایات کمی هم نیست. ان شالله باید مفصل در این مورد بحث شود. در آن جا هم برای زیاده و هم خطأ کاتب، توجیهات لطیفی کردهاند. خطأهایی که به چه معنا است. توجیهاتی را گفتهاند ولی اصل بحث و حل شدن نهایی آن باید مفصل صحبت شود.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]الاحتجاج ج ۱ ص۲۵۷